

«او که قدر لحظه‌ها را چون کوبری که تک‌تک قطره‌های باران را در عمق جان خود فرو می‌نشاند می‌دانست و هیچ گناهی در نظر او با اتلاف عمر و استعداد برابری نمی‌کرد، عمری تلاش کرد تا دست زبر بازوی کسانی بزند که در هم‌آوردی با تهیدستی، امید و ایمانشان سستی می‌گرفت و چه بسیارند آنان که شاید حتی او را نمی‌شناسند، اما طعم دلنشینی پدری را از الطاف بی‌چشمداشت او تجربه کرده‌اند.»

«شهید فیاض بخش در قامت یک همسر»  
در گفت‌و شنود شاهد یاران با ربابه رفیعی طاری همسر شهید

## شخصیت علمی فیاض بخش تحت الشعاع شخصیت اخلاقی او قرار گرفته است...

می‌کردند. ایشان تصمیم گرفتند در روستا حمام، مسجد و مدرسه بسیار کوچکی بسازند و در تمام اوقاتی که به مرخصی می‌آمدند وقتشان را صرف تأمین تدارکات برای این کارهای می‌شد. ایشان به تدریج مورد مراجعه‌های ده برای امور غیر پزشکی هم شدند، به طوری که اگر زن و شوهری هم دعوا می‌کردند، ایشان باید حل و فصل می‌کردند.

بعد از سربازی به تهران آمدند؟  
خیر، در سال ۴۵ سربازی ایشان تمام شد، اما برای این که اجازه باز کردن مطب را پیدا کنند باید دو سال خارج از تهران خدمت می‌کردند، به همین دلیل با پدر من از طریق سازمان شیر و خورشید (هلال احمر فعلی) به ریاست بیمارستان شیر و خورشید سقز منصوب شدند و من هم همراهشان رفتم، ولی متأسفانه قبل از سه ماه ناچار شدیم برگردیم.

چرا؟  
شهید فیاض بخش و مادرشان نسبت به یکدیگر دلبستگی عجیبی داشتند. حتی هنگامی هم که دکتر برای گذراندن دوره تخصص پذیرش گرفتند که به آمریکا بروند، چون مادرشان رضایت ندادند، از رفتن صرف‌نظر کردند و همین جا امتحان دادند و بالاترین نمره را هم آوردند. غرض این که مادر دکتر به شدت بیمار شدند و از آنجا که از سقز تا تهران وسیله و راه مطمئنی نبود که دکتر خودشان را به سرعت به تهران برسانند، به ناچار از سقز آمدیم تا به شهری برویم که امکان و وسیله رفت و آمد به تهران راحت تر فراهم گردد و بنابراین به سبزوار رفتیم.

برخی معتقدند شهید فیاض بخش به این علت که سقز شهری است که اکثر مردم سنی مذهب هستند، آنجا را ترک کردند. من نمی‌دانم چه کسانی و به چه منظوری این شایعه را ساختند و پراکنند، اما تا آنجا که به من مربوط می‌شود می‌توانم صراحتاً

بود. من به هیچ وجه تمایل نداشتم همسر یک فرد کاسب، تاجر، یا بساز و بفروش بشوم.  
خواستگاری از شما به چه شکل صورت گرفت؟  
خیلی عادی. یکی از همسایه‌های ایشان از اقوام ما بودند. من در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شده بودم و پدرم مقید بودند که ما شبهای احیا را به مسجد برویم. من هم با یکی دو تن از همکلاسی‌هایم به مسجد رفتیم. البته من به خاطر سن و حال و هوای جوانی آن قدرها در عوالم عرفانی و عبادت نبودم و با دوستانم شیطنت می‌کردیم، ولی در هر حال مقبول واقع شدم. نوروز سال ۴۴ بود که با پدرم تماس گرفتند و پدر گفتند که من باید درسم را تمام کنم و بعد ایشان باید استخاره کنند. در همان موقع هم فردی که کارخانه دار بود به خواستگاریم آمده بود که من بر اساس همان معیارهایی که داشتم قبول نکردم و موضوع خواستگاری برای شهید فیاض بخش هم تقریباً به فراموشی

سپرده شده بود. البته من یک بار به مادرم گفته بودم که پاسخ آنها چه شد و ایشان هم به پدرم یادآوری کردند. شهرپور سال ۴۴ بود که باز مراجعه کردند و پدرم استخاره کردند و بسیار خوب آمد. شهید فیاض بخش در آن زمان تحصیل می‌کردند؟  
خیر. تحصیل ایشان تمام شده بود و باید دوره سربازی را در سپاه دانش می‌گذراندند. این اولین دوره‌ای بود که فارغ التحصیلان پزشکی را به عنوان سپاهی بهداشت می‌پراندند. دوره خدمت را در کجا گذراندند؟  
در روستایی که از همه امکانات محروم بود. وضعیت طوری بود که دکتر باید فاصله شهر تا روستا را با اسب طی

مایلید در مورد شهید فیاض بخش سخن را از چه مقطعی آغاز کنیم.  
قبل از اینکه صحبت‌ها را درباره شهید فیاض بخش شروع کنم، ذکر یک نکته را ضروری می‌دانم و آن هم این است که در بیان شرح حال و ویژگی‌های شهید، معتقدم که باید واقعیتها و حقایق را به شکلی دقیق بیان کرد. گاهی اوقات در مصاحبه‌ها و یا برنامه‌های تلویزیونی مشاهده می‌کنیم مطالبی را به شهید نسبت می‌دهند که نه تنها بر شأن آنها نمی‌افزاید، بلکه به دلیل اغراق و تصنع، حق آنان را تضییع می‌کند. به اعتقاد من ویژگیهای این شهید آن قدر بارز و شاخص هستند که فقط کافی است او را با صدیق و دقیقی باشیم تا حق مطلب ادا شود.  
معیارهای شما برای انتخاب همسر آینده‌تان چه بودند و آیا ازدواج با شهید فیاض بخش را بر اساس آنها پذیرفتید؟  
از نظر من ظاهر افراد اهمیت نداشت، ولی تحصیلات بسیار مهم



## ابعاد علمی و سیاسی شخصیت شهید فیاض بخش آن گونه که باید تبیین نشده‌اند. ایشان پزشکی بسیار متبحر و حاذق بودند، ولی رتبه علمی ایشان در سایه امور عام‌المنفعه‌شان مورد غفلت قرار گرفته‌است. بسیار مایلیم که این وجه از شخصیت ایشان به خوبی تشریح شود تا نسل جدید بدانند که چگونه می‌توان در فرصتی اندک و در جوانی به چنین کمالی دست پیدا کرد.

ما می‌ماندند. ماهی یکی دو بار حتماً بالای ۳۰۴ نفر مهمان داشتیم، ولی هرگز یاد نمی‌آید که از بیرون غذا گرفته باشیم. آن روزها فریزر هم که نبود که همه چیز را ذخیره‌سازی کنیم، با این همه من و دکتر جوری برای خانه برنامه‌ریزی می‌کردیم که کمترین اسراف و تبدیری پیش نمی‌آمد و همیشه هم به لطف خدا همه چیز در اختیارمان بود و در عین حال این توان را هم داشتیم که به اقوام و خویشان برسیم.

آیا ادامه تحصیل دادید؟  
پدرم و شهید فیاض بخش تا قبل از انقلاب، محیط‌های دانشگاهی را مناسب نمی‌دانستند ولی در خانه و با معلم خصوصی به یادگیری زبان انگلیسی، علوم دینی و موضوعاتی که مورد علاقه و توجه بود پرداختیم و دکتر پیوسته تشویق می‌کردند که در این امر پیگیری داشته باشیم. پدر من خودشان سه لیسانس معقول و منقول، حسابداری و مدیریت را داشتند و اغلب بستگان نزدیک من تحصیلکرده بودند، ولی در خانواده دکتر، فقط ایشان تحصیل کرده بودند و بقیه بازاری بودند. دکتر بسیار به علم اهمیت می‌دادند و مرا وادار می‌کردند هر چه را که می‌خوانم به بقیه درس بدهم. یاد هست که نوارهای شهید مطهری را به من می‌دادند که آنها را پیاده یا ضبط کنم. برای تدریس هم دو دلیل مهم داشتند. یکی این که انسان رای تدریس هم دو دلیل مهم داشتند. یکی این که انسان مسئول است آنچه را که یاد می‌گیرد به دیگران هم یاد بدهد و باشم. من همه لباسها را خودم می‌دوختم و به شدت اعتقاد داشتم که زن باید اموری چون خیاطی، گلدوزی، آشپزی، گلسازی و امثال اینها را خوب بداند. ما دائماً مهمان داشتیم، حتی گاهی مهمانهایی از شهرستان می‌آمدند و یکی دو ماه پیش ما می‌ماندند. ماهی یکی دو بار حتماً بالای ۳۰۰-۴۰۰ نفر مهمان داشتیم، ولی هرگز یاد نمی‌آید که از بیرون غذا گرفته باشیم. آن روزها فریزر هم که نبود که همه چیز را ذخیره‌سازی کنیم، با این همه من و دکتر جوری برای خانه برنامه‌ریزی می‌کردیم که کمترین اسراف و تبدیری پیش نمی‌آمد و همیشه هم به لطف خدا همه چیز در اختیارمان بود و در عین حال این توان را هم داشتیم که به اقوام و خویشان برسیم.

آیا ادامه تحصیل دادید؟  
پدرم و شهید فیاض بخش تا قبل از انقلاب، محیط‌های دانشگاهی را مناسب نمی‌دانستند ولی در خانه و با معلم خصوصی به یادگیری زبان انگلیسی، علوم دینی و موضوعاتی که مورد علاقه و توجه بود پرداختیم و دکتر پیوسته تشویق می‌کردند که در این امر پیگیری داشته باشیم. پدر من خودشان سه لیسانس معقول و منقول، حسابداری و مدیریت را داشتند و اغلب بستگان نزدیک من تحصیلکرده بودند، ولی در خانواده دکتر،

به این شکل می‌گرفتند که در مطب، صندوقی را نصب کرده و روی آن مطلبی به این مضمون نوشته بودند که حداکثر مبلغ ویزیت ۳۰۰ ریال است، اما اگر کسی این میزان را ندارد، می‌تواند کمتر ویزیت بدهد یا ندهد. ایشان با برخی از کسبه محل و داروخانه صحبت کرده و مقداری پول به عنوان تنخواه گردان نزد آنها گذاشته بودند و بیمارانی را که نیاز به داروی ارزان یا رایگان و یا مواد غذایی خاصی داشتند با شیوه‌ای که بیمار متوجه نشود و به شأن او برنخورد، با علامت خاصی که کنار نسخه بیمار می‌زدند، نزد آنها می‌فرستادند. آنها هم غذا یا دارو را به او می‌دادند و بعد با دکتر حساب می‌کردند. اعتماد بیمارمان به دکتر تا بدان حد بود که مسائل بسیار سری خود را به ایشان می‌گفتند. دکتر میلیاردر نبودند، ولی وضع مالی خوبی داشتند، اما پولهایشان را به این شکل خرج می‌کردند، به افراد نیازمند وام می‌دادند و اگر متوجه می‌شدند که نوجوان با استعدادی به دلیل فقر مالی قادر نیست در مدرسه خوبی درس بخواند، هزینه تحصیلی او را تقبل می‌کردند.

در این زمینه کسی به ایشان کمک نمی‌کرد؟  
چرا. از آنجا که پدر ایشان در بازار اعتبار زیادی داشتند و دکتر هم بسیار مورد اعتماد همه بودند، بسیاری از بازاری‌ها به محض اعلام نیاز از سوی ایشان، کمک می‌کردند، مضافاً بر این که ما به هیچ وجه اسراف و مصرف‌گرانی و زیاده‌خرچی نداشتیم. زندگی ما همیشه ساده بود و دکتر به شدت از تظاهر به ولخرجی و رفتارهای خاص طبقه خود گریزان بودند. در آن زمان به هر حال یک پزشک و مخصوصاً جراح متخصص، از شأن اجتماعی ویژه‌ای برخوردار بود و بسیاری از خانواده‌های پزشکان به خاطر به اصطلاح پرستیژ اجتماعی، ولخرجی‌ها و مصرف‌زدگی‌هایی داشتند، ولی در زندگی ما به هیچ وجه از این خیره‌انند و دکتر به شدت در مقابل این گونه رفتارها مقاومت می‌کردند.

به شما که در رفاه بزرگ شده بودید سخت نمی‌گذشت نه تنها سخت نمی‌گذشت که دقیقاً دنبال چنین شیوه‌هایی بودم، با آن که بسیاری اعتقاد داشتند که من زن شیک‌پوشی هستم، یاد نمی‌آید که حتی یک بار برای خودم یا بچه‌ها تا زمانی که کوچک بودند لباس خریده باشم، یا به خیاط داده باشم. من همه لباسها را خودم می‌دوختم و به شدت اعتقاد داشتم که زن باید اموری چون خیاطی، گلدوزی، آشپزی، گلسازی و امثال اینها را خوب بداند. ما دائماً مهمان داشتیم، حتی گاهی مهمانهایی از شهرستان می‌آمدند و یکی دو ماه پیش

بگویم یکی از شیرین‌ترین دوره‌های زندگی مشترک من و شهید فیاض بخش، همان اقامت دو سه ماهه در سقر بود و روزی که می‌خواستیم بیاییم همه با چشمهای گریان بدرقه‌مان می‌کردند. در مدتی که آنجا بودیم، دکتر با همان شیوه همیشگی خود که خدمت بدون چشمداشت و ملاحظت‌آمیز بود، جای خود را در دل آنها پیدا کرد. او همیشه با دیگران روی مشترکات تکیه می‌کرد، احترام همه را نگه می‌داشت، اهل بحث و جدل لفظی نبود و سعی می‌کرد با رفتارنا خودشان دیگران را متقاعد کند. او واقعاً به قرآن اعتقاد داشت و به آن عمل می‌کرد. حتی یک مورد بحث و دلخوری در آن شهر را به یاد ندارم. حتی موقعی که ما جایی دعوت داشتیم و می‌خواستیم نماز بخوانیم، به ما می‌گفتند که مهر ندارند، ولی اگر خودمان مهر داریم می‌توانیم استفاده کنیم، در حالی که اهل سنت واقعاً روی این مسئله حساسیت و حتی تعصب دارند. یاد هست که حتی وقتی پدر و مادرم به آنجا آمدند وضعیت شهر را دیدند، گریه کردند که من چطور تاب می‌آورم. من و دکتر هر دو در خانواده‌های مرفهی بزرگ شده بودیم و سقر واقعاً شهر ویرانه‌ای بود که در کل آن ۲ تا ۳ پزشک، بیشتر پیدا نمی‌شد، ولی من اولاً به دلیل اخلاق و رفتار شهید فیاض بخش و بعد هم همدلی و همراهی مردم بسیار آسوده و شاد بودم. به نظر شما رمز این نزدیکی به مردم و کسب محبوبیت در میان آنها چه بود؟

صادق بودن با مردم و اخلاص و خوشرفتاری. یک کاسب خوش خلق و صادق، بعد از مدتی همه افراد محل را به سمت محل کسب خود می‌کشند، چون انسانها اساساً دنبال صداقت و محبت هستند، حالا تصورش را بکنید که کسی سروکارش با سلامتی و جان مردم باشد و غیر از انجام وظیفه پزشکی خود به مسائل و مشکلات ریز و درشت آنها هم برسد، برایشان داروی رایگان تهیه کند، وام جور کند، آنها را با هم آشتی بدهد و در مجموع به فکر ایجاد آرامش و امنیت خاطر برای آنها باشد. بدیهی است که چنین فردی محبوب قلوب می‌شود. هر شهری که می‌رفتیم، پس از مدت کوتاهی مردم به شهید فیاض بخش اعتماد می‌کردند و مشکلات و درد دل‌هایشان را نزد او می‌آوردند.

ویژگی اخلاقی بارز ایشان چه بود؟  
توکل به خدا، یاد نمی‌آید نسخه‌های نوشته یا بیماری ویزیت کرده و به نتیجه نرسیده باشد. یک بار پدری که فرزندش سرطان داشت، از همه جا مأیوس، نزد دکتر آمد. دکتر پس از معاینه دقیق او متوجه شدند که کار از کار گذشته و از دست کسی برای آن بچه کاری بر نمی‌آید. با همان ارادت و اخلاصی که نسبت به حضرت رضا (ع) داشتند به آن مرد گفتند، «برو پیش دکتر حقیقی، بهتر به نتیجه می‌رسی.» مرد، فرزندش را می‌برد و مدتی از او خبری نمی‌شود. بعد از دو سه هفته با یک قواره پارچه‌کت و شلواری می‌آید. دکتر می‌پرسد جریان چیست؟ مرد می‌گوید که فرزندش شفا پیدا کرده. دکتر دستور عکس و آزمایش می‌دهند و اثری از آثار غده سرطانی را در کودک پیدا نمی‌کنند. از این نمونه‌ها در زندگی شخصی و کاری دکتر، فراوان است. تخصص شهید شهید فیاض بخش چه بود و در چه تاریخی تخصص گرفتند؟

اوایل سال ۴۷ بود که ایشان دوره تخصصی را شروع کردند و در سال ۵۰، ۵۱ را با موفقیت به پایان رساندند. ایشان همچنین دوره کوتاهی در اورتوپدی دیدند و در این زمینه مهارت ویژه‌ای داشتند، به طوری که اغلب پیش می‌آمد که پزشکانی برای شکستگی، عمل جراحی را پیشنهاد می‌کردند و ایشان پس از مشاهده عکس‌ها می‌گفت که جراحی ضرورتی ندارد و خودشان عضو را گچ می‌گرفتند. حتی یک مورد دیده‌نشده که عکسبرداری پس از گچ‌گرفتنی مشکلی را نشان بدهد.

سلوک شهید فیاض بخش با بیمارانشان چگونه بود؟  
ایشان پس از آن که دوره تخصصی جراحی را در بیمارستان سینا گذراندند، در خیابان شهناز جنوبی مطبی را دایر کردند. صبح‌ها به بیمارستان می‌رفتند و بعداً ظهرها تا ده شب در مطب به طبابت مشغول بودند. حق ویزیت ایشان ۳۰۰ ریال بود و آن هم





فقط ایشان تحصیل کرده بودند و بقیه بازاری بودند. دکتر بسیار به علم اهمیت می دادند و مرا وادار می کردند هر چه را که می خوانم به بقیه درس بدهم. یادم هست که نوارهای شهید مطهری را به من می دادند که آنها را پیاده یا ضبط کنم. برای تدریس هم دو دلیل مهم داشتند. یکی این که انسان مسئول است آنچه را که یاد می گیرد به دیگران هم یاد بدهد و دیگر اینکه با تدریس، خودش بهتر یاد می گیرد. من با راهنمایی ایشان تفاسیر مختلف را می خواندم و به درسهای شهید مطهری با دقت گوش می دادم و همانها را به دیگران یاد می دادم. یادم هست از جمله کسانی که به این جلسات تفسیر می آمدند، دختر شهید بهشتی بودند.

**آیا در جلساتی که شهید فیاض بخش با همفکران و دوستانشان تشکیل می دادند، شرکت داشتید؟**

بله، شهید فیاض بخش تأکید داشتند که من در ساعاتی که جلسات تشکیل می شدند، سر خودم را در آشپزخانه یا بچه ها گرم نکنم و حتماً حضور فعال داشته باشم. از جمله جلساتی که در خانه ما تشکیل می شد، جلسات انجمن اسلامی پزشکان بود که از ساعت ۶ صبح تا ساعت ۸ بود و شهید مطهری، شهید باهنر، شهید بهشتی، شهید دکتر لواسانی و دیگران در آنها شرکت می کردند.

**به نظر می رسد که از وقت نهایت استفاده را می کردید؟**  
واقعاً همین طور بود. یادم نمی آید که در خانه ما وقتی به بطالت گذشته باشد. کوچک ترین فرصتی که به دست می آمد به مباحثات دینی یا یادگیری انگلیسی می گذشت. در مورد استفاده از وقت خاطره ای نقل می کنم. همیشه لباس یا چیزهایی را که حضور ایشان چندان ضرورتی نداشت من برایشان تهیه می کردم، چون انصافاً وقت نداشتند، ولی در مواردی چون خرید کفش طبیعتاً باید خودشان می آمدند. روزی رتقیم و من کفشی را پسندیدم، بعد دیدم ایشان کفش مشابهی را انتخاب کردند، در حالی که غالباً سلیقه مرا مراعات می کردند. علت را که پرسیدم گفتند کفشی که شما انتخاب کردید، بند داشت. من روزی حداقل هشت بار پدید این بندها را باز و بسته کنم که رویهم رفته حداقل هشت دقیقه وقت مرا می گیرد. کفش بدون بند می پوشم که از آن هشت دقیقه برای کار مفیدتری، از جمله مطالعه استفاده کنم. به همین دلیل، یک ساعت برای ایشان واقعاً وقت زیادی بود و از تک تک دقیق آن استفاده می کردند.

**با این همه مشغله به تربیت بچه ها هم می رسیدند؟**

مهم ترین ویژگی ایشان یکسان بودن حرف و عملشان بود و وقتی انسانی چنین باشد، خیلی احتیاج به حرف و صحبت نیست و رفتار خود او بهترین الگوی تربیتی است. ایشان به ظریف ترین نکات دقت می کردند. از جمله یادم هست پسر من سر میز صبحانه طوری فتنجان چایش را هم می زد که صدای زیادی می آمد. دکتر با ظرافت گفتند، «پسر! این صدای زنگوله شتر است.» و پسر آرام هم زدن چای را یاد گرفت و یافزوند دیگرم عادت داشت گوشت غذا را کنار می گذاشت و آخر می خورد. یک روز وقتی این کار را کرد، دکتر گوشت را برداشتند و خوردند و وقتی فرزندم اعتراض کرد، گفتند، «اول چیزی را که برای بدنت لازم است بخور و بعد چیزهای دیگر را تا سیر نشوی و چیزی که ضروری است نتوانی بخوری.» ایشان ساعت ۶ صبح که بلند

می شدند نیم ساعتی آماده می شدند که سر کارشان بروند و یک ساعت باقی را با بچه ها بازی می کردند. مثلاً برای پسرها دمبل کوچک خریده بودند و خودشان دمبل بزرگ داشتند و با آنها ورزش می کردند. یا در حیاط فوتبال بازی می کردند و دو تا دروازه کوچک هم درست کرده بودند. دکتر شاید حضور فیزیکی شان در خانه زیاد نبود، ولی حضور مؤثر معنویشان بسیار زیاد بود.

**آیا در کارهای خانه کمک می کردند؟**  
نمی رسیدند کمک کنند و من هم دوست نداشتم ایشان این کار را بکنند، ولی همیشه صمیمانه و صادقانه از زحمات من تشکر می کردند و برایم کمک کار می فرستادند. هر وقت مهمان داشتیم، از غذاهای من تعریف و مرا نزد دیگران شرمند می کردند. لباس جدیدی که می دوختم می گفتند همان را بپوشم و مثلاً به خانه مادرشان برویم و آن قدر تعریف می کردند که من واقعاً شرمند می شدم. نکته ای نبود که ایشان متوجه نشوند و قدردانی نکنند، به طوری که پیوسته این فکر در ذهن من بود که کارهای بزرگی انجام می دهم و در اداره خانواده، نقش بسیار تعیین کننده ای دارم.

**آیا در فعالیت های سیاسی مشکلی برای شما پیش آمد؟**  
توصیه های ایشان به شما چه بود؟

خانواده های مانگران بودند که من زن جوانی هستم و اگر گرفتار بشوم معلوم نیست چه سرنوشتی پیدا کنم. دکتر می گفتند گوشت خیلی بدکار این حرفها نپاشد. بسیاری از دوستان ایشان و خانمهایشان به خاطر مسائل سیاسی گرفتار شده بودند و دکتر نمی توانستند نسبت به مسائل سیاسی و وضعیت آنها بی تفاوت باشند و به هر شکلی که ممکن بود، از جمله توزیع نشریات کمک

**حق ویزیت ایشان ۳۰۰ ریال بود و آن هم به این شکل می گرفتند که در مطب، صندوقی را نصب کرده و روی آن مطلبی به این مضمون نوشته بودند که حداکثر مبلغ ویزیت ۳۰۰ ریال است، اما اگر کسی این میزان را ندارد، می تواند کمتر ویزیت بدهد یا ندهد**



می کردند، منتهی چون پزشک بودند و بسیار هم دقیق بودند و هیچ کاری را بدون برنامه ریزی و تفکر انجام نمی دادند، مشکل مهمی برای ما پیش نیامد. گاهی که به خاطر جلسات، امکان داشت مشکلی پیش بیاید، چون خانه مان دو تا در داشت، مهمانها را از در پشتی می فرستادیم.

**با توجه به حساسیت شهید فیاض بخش در مورد مسائل دینی و پایبندی به مبانی مذهبی، در مورد تفریح فرزندان چه می کردند؟**

حتی المقدور سعی می کردند اسباب تفریح آنها را در خانه فراهم کنند. ما قبل از انقلاب، تلویزیون و رادیو نداشتیم و بچه ها را به دلیل وضعیت خاص فیلمها سینما نمی بردیم. دکتر آپارات تهیه کرده بودند و فیلمهایی را که از کانون پرورش فکری می گرفتند، فرزندان ما همراه با بچه های فامیل تماشا می کردند. ایشان به شکلی برنامه ریزی کرده بودند که اقوام و خویشان همیشه دور هم بودند و بچه ها تحت نظارت بزرگ ترها بازی و تفریح می کردند و از خطرات اجتماعی تا جانی که امکان داشت دور نگه داشته می شدند. اصولاً دوستان، مدرسه و همه چیز بچه ها با نظارت و حساب شده انتخاب می شدند.

**هنگامی که شهید فیاض بخش از کاری که بچه ها می کردند**

**عصبانی می شدند، چه واکنشی نشان می دادند؟**  
ایشان در مورد اموال شخصی و امور خصوصی افراد، بسیار حساس بودند و وقتی بچه ها این نکته را رعایت نمی کردند، بسیار عصبانی می شدند. واکنش ایشان هم محروم کردن کوتاه مدت فرد از چیزی یا کاری بود که به آن علاقه داشت.

**با توجه به این که شما ده سال از ایشان کوچکتر بودید، مشکلی پیش نمی آمد؟**

خیر. ما در همه امور مشورت می کردیم و با همفکری، مسائل را حل می کردیم. ایشان غالباً با تعبیر «توشیرزن هستی و می توانی از خودت دفاع کنی» به من قوت قلب می دادند و مرا تشویق می کردند که نترسم و دست و پایم را گم نکنم.

**یادتان هست که اولین هدیه ای که از ایشان گرفتید چه بود؟**  
بله. رساله حضرت امام بود. خانواده ایشان و خانواده من از جمله پدرم از آیت الله خوئی تقلید می کردند. پدرم غالباً مسائل را از روی رساله ایشان برایمان تشریح می کردند. دکتر مقلد امام بودند و با من صحبت کردند و دیدم که پاسخ سوالهایم را می توانم از رساله ایشان بگیرم، لذا من هم از حضرت امام (ره) تقلید می کردم.

**آیا پس از انقلاب به تحصیل خود ادامه دادید؟**  
بله. در رشته الهیات لیسانس و در مدیریت فوق لیسانس گرفتم و در حال حاضر مشاور سازمان هلال احمر در امور ایثارگران هستم.

**از فرزندانان و رشته هایی که تحصیل کردند بگویید.**

پسر بزرگم احمد در طب عمومی و مدیریت بهداشت و برنامه ریزی و اقتصاد دکترا دارد. پسر دوم علی هم پزشکی می خواند و اینک مثل پدرش در امور عام المنفعه در مسجد هدایت اشتغال دارد. دخترم زهرا زیست شناسی خوانده و دبیر است و دخترم دیگرم مریم فارغ التحصیل علوم اجتماعی دانشگاه تهران است.

**و سخن آخر؟**

ابعاد علمی و سیاسی شخصیت شهید فیاض بخش آن گونه که باید تبیین نشده اند. ایشان پزشکی بسیار متبحر و حاذق بودند، ولی رتبه علمی ایشان در سایه امور عام المنفعه شان مورد غفلت قرار گرفته است. بسیار مایلیم که این وجه از شخصیت ایشان به خوبی تشریح شود تا نسل جدید بدانند که چگونه می توان در فرصتی اندک و در جوانی به چنین کمالی دست پیدا کرد.